

در روسیه تاریخ بندرت نیک فرجام است. زندگی آنالارینا اما ثابت کرد که برای شماری اندک، تاریخ در پایان عمر شکل می‌گیرد. به مدت نیم قرن، آنا که بیوه‌ی مردی فراموش شده بود، در خفا زندگی کرد. شوهرش نیکولای بوخارین، تئورسین انقلاب روسیه و عضو کمیته مرکزی بلشویک بود که نامدارترین قربانی تصفیه‌های استالین گردید.

آنالارینا اما زنده ماند تا ماجرا را بازگو کند و آخرین نام‌های همسرش را به کشوری دهد که بوخارین از بنیان‌گزاران آن بود. همچنین آنالارینا زنده ماند و شاهد ارج گذاشتن حزب کمونیست به بوخارین گردید، مردی که با مبارزه‌اش حزب را از دیکتاتوری به سمت‌وسوی سوسیالیسم انسانی سوق داد. با مرگ آنالارینا در ۸۲ سالگی، آخرین حلقه‌ی ارتباط با گروه اصلی افرادی که انقلاب را به ثمر رسانیدند از میان رفت.

لارینا فرزند راستین انقلاب بود. پس از مرگ مادرش از بیماری سیل، یکی از خاله‌هایش یلنا و شوهر خاله‌ی معلولش یوری لارین، او را به فرزندخواندگی پذیرفتند. اما هنگامیکه آن زوج انقلابی دو آتشه سال اول جنگ را در تبعید در ژنو گذراندند، آنا تحت سرپرستی پدر بزرگش قرار گرفت. یوری لارین و همسرش پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ به روسیه بازگشتند. آشنایی آنا با پدرش از طریق نامه‌هایی که وی از پتروگراد برایش می‌نوشت. پدرش یک نماینده‌ی منشویک در پتروگراد بود. افسانه‌هایی که او برای دخترش در این نامه‌ها می‌نوشت - درباره‌ی موش‌های



○ بوخارین، فرمان استالین محکوم به مرگ

چاق و چله‌ای که موش‌های لاغروی کارگر را استثمار می‌کردند - برای همیشه در ضمیر آنا حک شد. لارینا در تمام مدت عمرش به انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بلشویکی و مارکسیسم وفادار ماند. سپس هنگامیکه در سال ۱۹۱۹ حکومت انقلابی به مسکو نقل مکان کرد، او به پدر و مادرش در مسکو ملحق شد و در اتاق شماره ۳۰۵ هتل متروپل تا سال ۱۹۲۷ زندگی کرد.

در مسکو بود که آنا با شخصیت‌های مهم انقلاب آشنا شد: لنین، زینوویو، کامینو، و همچنین با اعضای کمیته‌ی مرکزی حزب که برای مذاکرات سیاسی و مشورت درباره‌ی تاکتیک‌های لازم نزد پدر زمین‌گیری می‌آمدند. پدرخوانده‌اش یک اقتصاددان بود که بانی سیستم کشاورزی دولتی گردید و در سازمان‌دهی برنامه‌های آغازین دولت انقلابی سهم بسزایی داشت. اما در میان این بلشویک‌های عالی‌رتبه‌ای که به آپارتمان لارین رفت و آمد داشتند، دوست و همکار نزدیک پدرش نیکولایی ایوانویچ بوخارین بود که با بازیها، نقاشی‌ها و حیواناتی که در اتاقش در طبقه‌ی بالای آنها داشت آنا را مجذوب می‌کرد. در سن ۱۰ سالگی آنا را برای دیدار تابوت لنین که در معرض دید همگان گذارده بودند بردند و آنا به خاطر دارد چگونه بوخارین که لنین او را «پسر موطلائی» انقلاب می‌خواند، در کنار تابوت لنین به گریه افتاده بود.

پس از یک سال آنا برای بوخارین شعر می‌سرود. پدرش سربسراو می‌گذاشت و به او توصیه می‌کرد شعرهایش را به بوخارین نشان دهد. در ملاقاتی با استالین، آنا از او خواست تا نامه‌اش



• آنالارینا، دختر بوخارین.

را به بوخارین بوساند. مردی که نقش دلالت محبت را بازی کرد همان شخصی بود که سرانجام زندگی آن زوج را متلاشی کرد.

بوخارین در ۴۲ سالگی و آنآ در ۱۶ سالگی در سال ۱۹۳۰ عاشق یکدیگر شدند. در همان سال بوخارین از پولیتبورو اخراج شد، از سردبیری پرآودا برکنار گشت و از ریاست کمیته‌ترین پایین کشیده شد. به علاوه او را متهم به رهبری گروه راستگرای طرفدار تروتسکی کردند که با مرام اشتراکی جبری و سرعت سیر صنعتی شدن استالین مخالفت می‌کرد.

شانزدهمین کنگره‌ی حزب خبر از ارباب بلشویکهای کهنه‌کار و مخالفان استالین می‌داد. بوخارین که متوجه‌ی خطر بالقوه و در کمین بود تردید داشت که آنآ را وارد دسته‌بندی‌ها و دسیسه‌بازیهای کرملین کند. اما آنآ را پدرش تشویق به زندگی مشترک با بوخارین می‌کرد و به او می‌گفت: «ده سال زندگی با نیکولایی ایوانویچ به مراتب جالبتر از یک عمر زندگی با هر کس دیگر است.»

در سال ۱۹۳۴ آنالارینا و بوخارین ازدواج کردند و آنآ بی‌درنگ وارد جهان بدگمانی بیمارگونه‌ی استالین گردید در حالیکه زندگی و سرنوشتش به عنوان همسر شخصیتی نیرومند در کرملین بر محور شغل همسرش می‌چرخید. زن و شوهر به آپارتمانی در کاخ کرملین منتقل شدند که استالین پیش از خودکشی همسرش نازدا آلویوا در آن با هم زندگی می‌کردند. بوخارین در

آن زمان سردبیر ایزوستیا بود و دوران کوتاه التفات استالین به خود را سپری می‌کرد. طولی نکشید که این التفات به پایان رسید. هنگامیکه دبیرکل حزب در لنینگراد، سرگی کجیروف، به احتمال زیاد به دستور استالین به قتل رسید، بوخارین از هر نوع بحث در این مورد با همسر جوان و زیبا و سیه‌موی خود امتناع ورزید. آیا او می‌دانست که هفدهمین اجلاس هی حزب آخرین اجلاس هی بود که بسیاری از بلشویکهای کهنه کار در آن شرکت می‌کردند؟

برای آنا زندگی مشترک با بوخارین آمیزه‌ای از سیاست و سرخوشی بود. با اینکه در آن پُرپه از زمان بوخارین در مسند قدرت نبود اما در سیاست حزبی به نقش خود ادامه می‌داد و در تدوین قانون اساسی جدید شوروی دست داشت. آنا لارینا در کتاب خاطراتش در سال ۱۹۹۳ به نام «نمی‌توانم فراموش کنم» همسر خود را یک بلشویک تمام عیار معرفی می‌کند که به اصول انقلاب وفادار است و همزمان فرصت خواندن رُمان‌های فرانسوی در آپارتمانش در کرملین و خنده و تفریح با وی را نیز پیدا می‌کند. در سال ۱۹۳۶ که بوخارین می‌دانست انتقادهای صریح او از سیاست‌های حزبی تاوانی سنگین به‌مراه خواهد داشت به پاریس رفت تا برای خرید آرشيوهای مارکس از همکاران منشویک سابق خود با آنها به مذاکره بنشینند. در حین این مذاکرات حساس و با علم به اینکه کوچکترین نشانه‌ای از عدم وفاداری او به استالین بی‌درنگ به مسکو مخابره خواهد شد، همسر باردارش را برای گردش به ناحیه‌ی «مونمارتر» پاریس برد و برای مزاح و سرگرمی روی دستهایش برای آنا بالانس می‌زد!

به صورت ظاهر مذاکره‌ای با بوریس نیکولایوسکی، همکار اسبق منشویک بوخارین در پاریس، مُستمسک بازداشت او در مسکو در فوریه سال ۱۹۳۷ توسط N.K.V.D. گردید. آنا لارینا به عنوان همسر شخصی که اکنون انگ «دشمن خلق» را یدک می‌کشید، اندکی دیرتر در همان سال بازداشت شد. او ۲۰ سال آینده را در زندان و یا در تبعید همراه با همسران سایر اعضای کرملین که گهگاه در سر راه او قرار می‌گرفتند سپری کرد. تسلای او خاطراتش از پدر و همسرش بود که در دل داشت و آن خاطرات را سرانجام به صورت اسناد تاریخی مستند روی کاغذ آورد. علیرغم بازجویی‌های بریا، رئیس پلیس مخفی K.G.B. و سرسپرده‌ی استالین همراه با زندگی دوزخی در اردوگاههای کار اجباری، آنا لارینا توانست جان سالم بدر برد. شمار زیادی از سایر بانوان، از جمله اکتارینا کالینا، همسر رئیس جمهور شوروی و نادره‌ها، همسر اول و افلیج بوخارین، جان باختند. با وجود هشدار بریا که «اگر می‌خواهی زنده بمانی بهتر است درباره‌ی بوخارین خفه شوی» آنا نه همسرش را به دست فراموشی سپرد و نه نامه‌ای را که او برای «نسلی آینده‌ی رهبران شوروی» نوشته بود و آنا را وادار به از برگردن آن نموده بود. آنا نامه را از حفظ مانند «یک دعا» در اردوگاههای سیبری می‌خواند و فقط پس از بازگشت از تبعید در سال ۱۹۵۹

بود که جرئت کرد آن را روی کاغذ بیاورد.

آنا لارینا سه سال در زیرزمین کوچکی در لوبیانکا زندانی شد و سپس در سال ۱۹۴۱ به اردوگاه کار اجباری فرستاده شد. وقتی در سال ۱۹۴۵ آزاد گردید به سبیزی تبعید شد و با آنکه به او اجازه دادند که در سال ۱۹۵۶ به مسکو برگردد تا سال ۱۹۵۹ از بازگشت امتناع ورزید تا اینکه سرانجام با عفو عمومی خروشچف به قربانیان حکومت وحشت استالین، بخشوده شد. پسرش یوری که در یتیم‌خانه‌ها بزرگ شده بود پس از کوشش زیاد در سال ۱۹۵۶ موفق به پیدا کردن مادرش شد. نخست آنا نخواست به او بگوید پدرش کیست. یوری خواست حدس بزند: تروتسکی؟ رادک؟ کامینو؟ زینوویو؟ وقتی به نام بوخارین رسید، آنا لارینا گفت: "خودش است." مادر و پسر به اتفاق برای اعاده‌ی حیثیت بوخارین بی سروصدا به فعالیت پرداختند. نامه‌هایی که به خروشچف، رهبر شوروی، نوشتند بدون جواب ماندند و هنگامیکه در دهی ۱۹۷۰ برای جانشین وی برژنف نامه فرستادند به آنها گفته شد که در نظر رهبران شوروی بوخارین همچنان یک خائن است. با روی کار آمدن میخائیل گورباچف سرانجام امکان پذیر شد که نام و نقش بوخارین در تاریخ شوروی به زبان جاری شود. هفته‌نامه‌ی اوگونیک مصاحبه‌ای با آنا انجام داد و نامه‌ی بوخارین را در دسامبر سال ۱۹۸۷ به چاپ رسانید. سال بعد نشریه‌ی ادبی ژامیا خاطرات آنا لارینا را به صورت پاورقی منتشر کرد.

در تاریخ ۴ فوریه ۱۹۸۸ رسماً از بوخارین اعاده‌ی حیثیت گردید و آنا لارینا مرکز توجه رسانه‌های گروهی جهان قرار گرفت و خاطراتش سندی مستند از یک شاهد عینی ارزشمند از وقایع حکومت وحشت استالین گردید.

تا پایان عمر، لارینا و پسرش یوری، کوشیدند که خاطره‌ی بوخارین را زنده نگهدارند. با بررسی مجدد پرونده‌ی محاکمه‌ی بوخارین در سال ۱۹۸۸، یک قاضی شوروی او را «یک مبارز تا آخر خط» خواند. بیوه‌اش آنا لارینا نیز همسان خودش بود.

برگرفته از روزنامه‌ی گاردین

چاپ لندن - ۲۸ فوریه ۱۹۹۶

آنا لارینا در ۲۷ ژانویه ۱۹۱۴ متولد و در ۲۴ فوریه ۱۹۹۶ از دنیا رفت.